

ناتور دشت

ما را چو برگ برگ ، ز دیوان زندگی
 ای دیو استعمار ، تو بر باد میبری
 دامن زدی جنگ تباه کن به صد رقم
 آخر، آتش به خانه صیاد می بری
 سوختی هزار هزار، سپیدار و کاج را
 آبروی سبز جنگل شمشاد می بری
 ای قاتل ستمگر شیرین تنان مُلک
 برفرقت، داغ تیشه ای فرهاد می بری
 هر قطره خون ، لاله ای آزاد این چمن
 آتش زند به هستی ات ، بیاد می بری
 ای در رکاب قافله دزدان بی شرف
 اشک یتیم و بیوه را ، مازاد می بری

یاد هزار خاطره روزگار خوب
در تفت باد بادیه ، از یاد می بری
محمل بسته یی ، از درد و داغ و دود
با کاروان ارتجاع، شاید ، می بری
آواره ای دورمانده ای یار و دیار را
کجا؟ مگر به ناکجا آباد می بری؟!
ای شعر ، ای تمام سخن ، ای دریقین
ازین گلوی زخمی ، چی فریاد میبری
(ناتور) دشت سرزمین خون و آتشم
هوشدار که خون مردم آزاد می بری

